

Investigating the Reasons of Haji Hashem Khan Lonbani's Insurgency (1239 to 1240 AH / 1823 to 1824 AD): A Ruffian or A Lumpen?

Sayyed AliReza Abtahi

Assistant Professor, Department of History, Najaf Abad Unit, Islamic Azad University, Najaf Abad, Iran, ar-abtahi@phu.iaun.ac.ir

Mina Moeini*

Ph.D. Student of History of Iran Islamic University of Isfahan, Iran, mnmoeini89@gmail.com

Abstract

In City of Isfahan during Qajar period, groups such as thugs, thieves, scoundrels, rebels, etc. launched some movements and caused chaos and disorder in the city for personal interests or the interests of other groups. One of the rebel persons was Haji Hashem Khan Lonbani, who gathered a group of people around himself, launched a revolt, and plunged the city of Isfahan in fear and anxiety. In 1240 AH, Fath Ali Shah entered the city with his division and suppressed the rebellion. The main purpose of this article is to determine the reason for the rebellion by Haji Hashem Khan and his belonging to rebel groups or ruffians, which is tried to be discussed and analyzed in historical ways, using descriptive-analytical method and information compliance based on available resources and references. Haji Hashem Khan Lonabani and his men seemed to belong to rogue and lower class of society who were motivated by greed in the property of others, pride, and revenge and abused deteriorating political conditions to launch a rebellion. If the ruffians were considered as descendants of Chivalries, it cannot be applied to Haji Hashem Khan Lonbani and his men. They should be considered among rogue opportunistic people.

Key words: Ruffian, Lumpen, Haji Hashem Khan, Insurgency, Fathali Shah Qajar

* Corresponding author

فصل نامه پژوهش های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم
شماره دوم (پیاپی ۳۵)، پاییز ۱۳۹۶، صص ۱۵۱-۱۶۹
تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۴/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۴

حاجی هاشم خان لُنبانی لوطی یا لومپن؟ و بررسی چرایی شورش او (۱۲۳۹ تا ۱۲۴۰ ق/۱۸۲۳ تا ۱۸۲۴ م)

سیدعلیرضا ابطحی* - مینا معینی**

چکیده

در اصفهان دوره قاجار همواره گروه‌هایی نظیر اوباش، دزدان، الواط، یاغیان و غیره در راستای منافع شخصی یا منافع گروه‌های دیگر، به تحرکاتی دست می‌زدند که نابسامانی و هرج و مرج و بی‌نظمی در شهر را باعث می‌شد. یکی از این افراد حاجی هاشم خان لُنبانی بود. او عده‌ای از افراد را به دور خود جمع کرد و دست به شورش زد و برای مدتی اصفهان را در ترس و اضطراب فرو برد. در سال ۱۲۴۰ ق/۱۸۲۴ م، فتحعلی شاه قاجار با لشکرکشی به اصفهان این شورش را فرونشاند. چرایی شورش حاج هاشم خان و تعیین تعلق او به دسته‌جات شورشی یا لوطیان، موضوع اصلی این مقاله است که تلاش می‌شود به روش تاریخی و با شیوه توصیفی - تحلیلی و انطباق داده‌ها و با استفاده از منابع و مآخذ موجود، درباره آن بحث، و این موضوع بررسی شود. به نظر می‌رسد حاجی هاشم خان لُنبانی و افرادی جزو لایه اشراک جامعه بودند که با استفاده از وضعیت نابسامان سیاسی و با انگیزه‌هایی نظیر طمع در مال دیگران، غرور، فخرفروشی و انتقام‌جویی دست به شورش زدند. همچنین اگر لوطیان را از اخلاف عیاران برشماریم، اطلاق لوطی به حاج هاشم خان لُنبانی و افراد تابع او درست به نظر نمی‌رسد و باید او را در زمره افراد فرصت طلب شرور به حساب آورد.

واژه‌های کلیدی: لوطی، لومپن، حاجی هاشم خان، شورش، فتحعلی شاه قاجار

* استادیار تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران، ar-abtahi@phu.iaun.ac.ir

** دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه اصفهان، ایران (نویسنده مسول) mnmoeini89@gmail.com

مقدمه

عملکرد آنها به وجود آید. آنچه این مسئله را تشدید می‌کند سکوت بسیاری از منابع در این باره است. پیش از این، پژوهشگرانی به موضوع نقش لوطیان در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران توجه کرده‌اند؛ به‌طور مثال علی بلوکباشی (۱۳۸۳) پدیده لوطی و لوطیگری را در حیات اجتماعی ایران بررسی کرده است؛ اما به شورش حاج‌هاشم‌خان اشاره نکرده است. چلونگر و خالدی (۱۳۸۷) به ارزیابی نقش سیاسی لوطیان در تحولات سیاسی شهر اصفهان در دوره قاجار پرداخته‌اند؛ اما هدف آنها به‌طور مشخص تمرکز بر چرایی و چگونگی شورش حاج‌هاشم‌خان نیست. جوادی یگانه، آقای و مختاری (۱۳۹۰) نیز در مقاله‌ای مرام و مسلک لوطیان را در دوره قاجار بررسی کرده‌اند؛ ولی از شورش حاجی‌هاشم‌خان و اقدامات او سخنی به میان نیاورده‌اند.

پیش از آنکه وارد بحث شده و به بررسی موضوع اصلی مقاله پردازیم، لازم است که به‌صورت مقدمه درباره لومپن‌ها، لوطی‌ها و تفاوت‌های آنها به‌اختصار توضیحاتی ارائه شود.

معنای اصطلاحی واژه لومپن

لومپن^۱ اصطلاحی است آلمانی که از نظر لغوی به معنای رنجبران ژنده‌پوش به کار می‌رود؛ ولی در مفهوم دقیق علمی آن به قشرهای وازده، طبقه خود را از دست داده، جامعه‌ستیز، بی‌ریشه، به فساد کشیده شده و فاقد هرگونه همبستگی طبقاتی اطلاق می‌شود که در جوامع سرمایه‌داری و اغلب در شهرهای بزرگ، از طریق مشاغل انگلی و غیرتولیدی و به‌طور معمول در وضعیت بد و سخت زندگی می‌کنند (آقابخشی، ۱۳۸۳: ۳۸۹؛ علی‌بابائی، ۱۳۶۹: ۶۹۴). این افراد که شغل مشروع ثابتی ندارند یا به تعبیری دیگر، عادت به

لوطی‌گری یکی از پدیده‌های اجتماعی است که در دوره قاجار بروز یافت و به تدریج در تمام شهرهای ایران گسترش پیدا کرد؛ اما در برخی شهرها مانند اصفهان از پدیده‌ای اجتماعی فراتر رفت و به پدیده‌ای اجتماعی-سیاسی تبدیل شد. لوطیان شهر اصفهان با توجه به هدف‌ها، برنامه‌ها و اعتقادهای خود، با کمک حامیانی که داشتند، در سطح شهر به تحرکاتی دست زدند و نابسامانی و هرج‌ومرج در شهر را باعث شدند. نقش لوطیان در تحولات سیاسی اجتماعی شهر اصفهان، به‌خصوص در دوره فتحعلی‌شاه (۱۲۱۱ تا ۱۲۵۰ ق/۱۷۹۷ تا ۱۸۳۴ م) و محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ تا ۱۲۶۴ ق/۱۸۳۴ تا ۱۸۴۸ م)، تعیین‌کننده و مؤثر بود؛ چراکه کانون‌های قدرت از این گروه حمایت کردند و لوطیان در جهت اهداف آنها عمل کردند. در این مقاله تلاش بر آن است تا درباره اقدامات دارودسته حاج‌هاشم‌خان لبنانی که در آخرین سال سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار برای مدتی شهر اصفهان را در ترس و اضطراب و ناامنی فرو بردند، بحث و این موضوع با دقت بررسی شود.

سوال‌هایی که در این مقاله مطرح است، عبارت است از: لوطیانی که به این اعمال دست می‌زدند و به‌طور مشخص حاجی‌هاشم‌خان لبنانی و افرادش، چه کسانی بودند؟ آیا از بازماندگان عیاران و جوانمردان بودند و راه آنها را ادامه می‌دادند، یا از تبهکاران و اشرار و طبقه لومپن بودند؟ چه عواملی شورش آنها را باعث شد؟

به‌نظر می‌رسد که با توجه به تفاوت دید نویسندگان، اختلاف نظرهایی درباره لوطیان و ویژگی‌ها و کارکردهای آنها شکل گرفته است و این امر باعث شده است تا قضاوت‌های متفاوتی درباره این گروه و

از آنها علیه افراد و نهضت‌های انقلابی و پیشرو استفاده شود. لومپن‌ها در زمینه فکری و سیاسی استعدادی ندارند و به این جریان‌ها علاقه‌مند نیستند و تنها برای رهایی از وضع نابسامان خود و رسیدن به «نان و نوایی» با جریانات مزبور همراه می‌شوند (آقابخشی، ۱۳۸۳: ۳۸۹).

در ایران عصر قاجار، ماهیت استبدادی حکومت و آشوب و بی‌نظمی و درگیری میان گروه‌های مختلف مذهبی و عقیدتی و سیاسی، رشد و تقویت قشر لومپن را باعث شد؛ چراکه همواره گروه‌های درگیر به علت نیروی بدنی خوب لومپن‌ها و آشنایی آنها با شیوه‌های نبرد و جدال (زاده‌محمدی، ۱۳۸۵: ۱۶)، در برخورد با مخالفان از آنها استفاده می‌کردند. به‌طور طبیعی و عادی، لومپن‌ها جزء هیچ‌یک از دو دسته گروه‌های فشار مدنظر گی‌روشه، یعنی گروه‌های شغلی و گروه‌های ایدئولوژیک، قرار نمی‌گیرد (گی‌روشه، ۱۳۸۰: ۱۳۵ و ۱۳۶)؛ اما در بررسی اجمالی تحولات ایران، از ابزارهایی محسوب می‌شدند که گروه‌های دیگر به کار می‌گرفتند تا علیه سازمان‌ها و نهادها یا جریان‌ها و احزاب و حتی علیه افراد دست به اقدام بزنند.

به‌طور کلی، چند عامل باعث شد که لومپن‌ها در سده نوزدهم میلادی/سیزده قمری وارد صحنه سیاسی ایران شوند:

۱. ضعف حکومت قاجار؛
۲. نیاز اعیان محلی و مقامات مذهبی به لومپن‌ها، در نقش گروه‌های ضربت در تسویه حساب‌ها علیه رقبای مخالفان؛
۳. وقوع حوادث مهمی همچون انقلاب مشروطیت، به توپ بستن مجلس یا تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی که با زدوخورد و آشوب همراه بود (رک: نوذری، ۱۳۸۷: ۴۲۵ و ۴۲۶).

کارکردن را از دست داده‌اند از طریق خودفروشی، قمار، خبرچینی، باجگیری، ولگردی، دزدی، چاقوکشی، اوباشی، گدایی، واکسی، دستفروشی و فال‌گیری روزگار می‌گذرانند (صدری‌افشار، ۱۳۶۹: ۸۴۶؛ طلوعی، ۱۳۷۲: ۷۵۹).

لومپن‌ها که عقب‌مانده‌ترین، ناآگاه‌ترین و ماجراجوترین افراد هر جامعه و نیروهای اجتماعی هستند اوباش، دزدان، چاقوکشان حرفه‌ای، ولگردان، روسپیان، آدم‌های شرور، مزدور و افرادی نظیر گدایان، بی‌خانمان‌ها، فقیران و بیماران روانی آواره را شامل می‌شوند. از این گروه با نام‌هایی همچون جاهل‌ها، اراذل، اجامر و اوباش، بی‌سروپاها، لات‌ولوت و مردم برهنه خوشحال یاد می‌شود (کمالی، ۱۳۷۹: ۲۱۹؛ انوری، ۱۳۸۱: ۶۴۳۹/۷).

ناآرامی و اغتشاش، نداشتن شغل و حرفه‌ای خاص، وضع بد اقتصادی و اجتماعی، دارا بودن نقش منفی و خطرناک در تحولات اجتماعی، قرارگرفتن در حاشیه حیات اجتماعی، قانون‌شکنی، بی‌نزاکتی و بی‌فرهنگی، پریشانی فکری و آشفتگی روانی از مهم‌ترین ویژگی‌های آنهاست (لیپست، ۱۳۸۱: ۱۳۶؛ ساروخانی، ۱۳۷۰: ۴۰۳).

در کشورهای سرمایه‌داری، لومپن‌ها بیشتر برآمده از کارگرانی هستند که به علت‌های مختلف کار خود را از دست داده‌اند یا در حالت فقر به سر می‌برند (زاده‌محمدی، ۱۳۸۵: ۲)؛ اما در ایران، قشر لومپن کارگران بیکار یا روستاییان و دهقانانی هستند که به قصد یافتن کار، روستاها را ترک می‌کنند و به شهر می‌آیند؛ ولی «به تدریج در بافت جغرافیایی و فرهنگی لومپن سقوط می‌کنند» (نوذری، ۱۳۸۷: ۴۱۸). وضع خاص اقتصادی و اجتماعی لومپن‌ها باعث می‌شود که بازیکه نیروهای راست جامعه شوند و در شمار سیاهی‌لشکر جریان‌های فاشیستی و ارتجاعی درآیند و

اینک با ارائه بحث فشرده‌ای درباره لومپن‌ها، لازم است تا درباره لوطی‌ها و ویژگی‌های آنان به اختصار توضیحاتی دهیم.

معنای اصطلاحی واژه لوطی

در دانشنامه ایرانیکا، واژه لوطی اصطلاحی فارسی شناخته شده است که با دو معنای مثبت و منفی به کار می‌رود (1: Encyclopaedia Iranica, 2014).

پژوهشگران و نویسندگانی که درباره تاریخ اجتماعی ایران قلم زده‌اند، یا مسافران اروپایی که در قرن نوزدهم از ایران دیدن کرده‌اند و سفرنامه‌هایی به جا گذاشته‌اند، نظرهای متفاوتی راجع به لوطی‌ها و اینکه آنها در ایران قرن نوزدهم چه جایگاهی داشتند، ارائه کرده‌اند. نظرهای آنها در قالب سه دیدگاه درخور بررسی است:

دیدگاه اول به نویسندگانی نظیر نجمی و لمبتون متعلق است که معتقدند لوطی‌ها از اخلاف عیاران (لمبتون، ۱۸: ۱۳۶۰) بودند و جوانمردان ازجان گذشته و مردان بی‌آلایش و ساده و پاکدلی بودند که بسیاری از خصوصیات انسان‌های شریف و صفات بارز مردان روزگار گذشته را داشتند و صادقانه به حمایت از ضعیفان و درماندگان برمی‌خاستند. آنها به‌حدی امین و مطمئن مردم بودند که مردان محل، به هنگام مسافرت، همسر و فرزندان خود را به یکی از آنها می‌سپردند (نجمی، ۱۳۷۴: ۵۱۶). این جمعیت روزها به‌دنبال کسب‌وکار بودند و شب‌ها در قهوه‌خانه سر گذر جمع می‌شدند و ساعتی آنجا می‌نشستند و از حال یکدیگر باخبر می‌شدند و بعد به خانه‌های خود باز می‌گشتند. لوطی‌ها با زورخانه‌ها ارتباط تنگاتنگی داشتند، مراسم عزاداری ماه محرم و تعزیه‌ها را سازمان می‌دادند، در خیابان گشت‌زنی می‌کردند و نگهبان حریم محله خود

بودند (مستوفی، ۱۳۸۴: ۳۰۳/۱ و ۳۰۴).

به عقیده این نویسندگان، لوطیان در اصل آدم‌های خوبی بودند؛ اما عناصر نامطلوب حکومت در راه وصول به اهداف خود، از آنها استفاده می‌کردند و به تدریج گروه جدیدی چاقوکش و اوباش به وجود آمد که از سنت لوطیان و عیاران منحرف شدند (لمبتون، ۱۳۶۰: ۱۹). این افراد به‌صورت گردن‌کلفت‌های اخاذ درآمدند که افراد محله خود را می‌کشتند، غریبه‌ها را تهدید می‌کردند و به محله‌های همجوار دستبرد می‌زدند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۳۰).

در مقابل، نویسندگان دیدگاه دوم درباره لوطی‌ها نظر مثبتی نداشتند و از این گروه به زشتی یاد کرده‌اند. ویلم فلور (Willem Floor) به نقل از میگود (Migeod)، آنها را این‌گونه توصیف کرده است: گروه بی‌شماری مجرم، اغلب بیکار، از معنویات به دور و کسانی که از زندگی ناامید شده بودند (فلور، ۱۳۶۶: ۲۸۰). عین‌السلطنه آنان را هرزه‌گو، اغتشاشگر، ولگرد، بی‌سروپا و پست (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۱/۸۷۷ و ۸۷۸؛ ۴۳۱۵/۶) معرفی کرده است. وی در جایی که از بی‌اعتباری روزنامه‌نویسان سخن می‌گوید، روزنامه‌نویسان را در ردیف مشاغل پست و بی‌ارزشی مانند کناس، مرده‌شور، لوطی، تون‌ناب، میمون‌باز، خرس‌باز، فالگیر و رمال به حساب می‌آورد (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۷۰۷۵/۹).

اغلب مسافران اروپایی درباره سارق و شرور بودن لوطی‌ها اتفاق نظر دارند. براین اساس، لوطیان افرادی حقه‌باز، دزد، معرکه‌گیر، خوشگذران، رذل و شریر بودند که سزاوار مجازات بودند (فلاندن، ۱۳۲۴: ۳۲۶). آنها روزها یا خواب بودند یا در کوچه‌ها و گذرها سرگردان بودند؛ ولی شب‌ها برای دزدی و ماجراجویی و حتی قاچاق از خانه بیرون می‌آمدند (پولاک، ۱۳۶۱: ۳۸).

ناصرالدین‌شاه، ۱۳۷۱: ۷۵؛ سهام‌الدوله، ۱۳۷۴: ۱۷۷؛
دالمانی، ۱۳۳۵: ۱۹۶ و ۱۹۷؛ مکنزی، ۱۳۵۹: ۱۷).

هنری پاتینجر (Henry Pottinger)، یکی از
مأموران سیاسی و نظامی هیئت ژنرال مالکم
(Malcolm) که در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه از ایران
گزارشی تهیه کرد، در این باره می‌گوید: «[وقتی] به اطاق
خود مراجعت کرده، مشاهده نمودم اطاقم توسط ۸ یا ۹
نفر لوطی صاحب خرس اشغال شده است و برای
اینکه از دست آنها خلاص بشوم مجبور بودم به آنها
مقداری پول بدهم و آنها نیز قول دادند که دیگر هیچ
وقت مراجعت نکرده و مزاحم من نخواهند شد.
لوطی‌ها در ایران سمت لودگی و مسخرگی دارند و
شاید خوشحال‌ترین طبقات این امپراتوری باشند؛ زیرا
هرچه بخواهند و مایل باشند می‌کنند و بر زبان
می‌آورند و هیچ‌کس حتی اعضای خانواده سلطنتی و
صاحب‌منصبان عالی‌رتبه دولتی جرئت ندارند موجبات
رنجش و خلق‌تنگی آنها را فراهم کنند. گه‌گاهی از آنها
به‌عنوان وسیله انتقام علیه اشخاص نجیبی که مورد
بی‌مهری و یا غضب شاهانه قرار می‌گیرند، استفاده
می‌شود و زن و بچه این اشخاص اعم از جنس ذکور و
یا اناث به این لوطی‌ها واگذار می‌گردد تا هرچه دلشان
بخواهد ولو شنیع‌ترین اعمال را با آنها انجام دهند»
(پاتینجر، ۱۳۸۴: ۲۴۴).

باتوجه به تعاریف و تفاسیر فوق، لوطیان از لحاظ
شیوه معیشت و کاری که در جامعه انجام می‌دادند، به
چند دسته تقسیم می‌شدند. میرزاحسین‌خان تحویلدار
اصفهانی در کتاب جغرافیای اصفهان، آنها را به هفت
گروه تقسیم کرده است که عبارت‌اند از:

۱. لوطی‌هایی که شیر نگه می‌داشتند و دور شهر
می‌گرداندند؛
۲. لوطی‌های تنبک به دوش که بعضی از آنها خرس و
میمون می‌رقصاندند؛

اشخاصی ولگرد و یاغی که بدون هیچ علتی نیرنگ
و حقه می‌زدند و آشوب و ناامنی برپا می‌کردند و مردم
عادی تلاش می‌کردند که سر راهشان قرار نگیرند و با
آنها برخورد نکنند (اشراقی، ۱۳۷۸: ۴۴۴؛ بروگش،
۱۳۷۴: ۱۴۱ و ۱۴۲). کسانی که به عرق‌خوری و
قماربازی علاقه داشتند و شب‌ها در منازل ارمنی‌ها و
یهودی‌های شراب‌فروش گرد می‌آمدند. همچنین اکثر
اوقات برای تفریح یا سودجویی، بی‌نظمی و بلوا به راه
می‌انداختند (گویینو، ۱۳۶۷: ۳۷۳).

بروگش (Brugsch) لوطی‌ها و جاهل‌های محلات
را خطرناک‌ترین طبقات جامعه ایران دانسته است که
دائم درصدد سوءاستفاده بودند و به‌محض آنکه
موضوعی برای اعتراض و اعتصاب پیش می‌آمد، دور
یکدیگر جمع می‌شدند و شروع به غارت اموال مردم
می‌کردند؛ حتی متعرض زنان و کودکان می‌شدند
(بروگش، ۱۳۶۸: ۱۸۷).

مارتین (Martin) به نقل از آشر (Ussher) و
مونسی (Mounsey)، لوطیان را با کلماتی نظیر دزد و
جیب‌بر، هرزه‌گرد، آدم‌های ناقلا و کسانی که از
هرج‌ومرج پیش‌آمده برای چپاول همسایگان خود بهره
می‌بردند، توصیف کرده است. همچنین وی آنها را به
قشری از جامعه متعلق دانسته است که اعضای آن هیچ
راهی برای گذران معاش خود نداشتند و در بهترین
وضع، صاحب شغلی بسیار متزلزل بودند (مارتین،
۱۳۸۹: ۲۰۵).

اما در دیدگاه سوم، اصطلاح لوطی برای برخی
دیگر از گروه‌های اجتماعی به کار رفته است که کار
سرگرم کردن مردم را به‌عهده داشتند. نویسندگان
صاحب این دیدگاه به رقاصان، مطربان، دلقکان،
بازیگران، مارگیران، عنتری‌ها، خرس‌بازان، شعبده‌بازان
و نمایشگران خیمه‌شب‌بازی اشاره کرده‌اند و آنها را
جزء دسته لوطیان معرفی کرده‌اند (اوبن، ۱۳۶۲: ۲۵۰؛

۳. لوطی‌های حقه‌باز که کارهایی خارق‌العاده و عجیب، نظیر چشم‌بندی و شعبده و امثال آن، انجام می‌دادند؛

۴. لوطی‌های بندباز و چوبینه‌پا؛

۵. لوطی‌های خیمه‌شب‌باز که شب‌های شادی و عیش و عروسی‌ها خیمه‌شب‌بازی برپا می‌کردند؛

۶. «لوطی‌های سر خوانچه‌استاد بقال» که گویا طنزبازی می‌کردند و «لطیفه‌پرداز و بدیهه‌گو و بامزه» بودند؛

۷. «لوطی‌های زبردست خونخوار و اشرار شارب‌الخمیر غماز و قمارباز و لاطی و زانی و دزد» که به‌گفته‌او، همین گروه خرابی و ویرانی شهر و ناامنی را باعث می‌شدند (تحویلدار اصفهانی، ۱۳۸۸: ۱۰۳ تا ۱۰۵).

به دسته‌بندی فوق گروه دیگری اضافه می‌شود؛ یعنی جوانمردان و عیاران که پیشه آنها پهلوانی بود و زورخانه‌ها محل گردآمدن آنها بود.

اما علت این همه اختلاف‌نظر و سخنان ضد و نقیض درباره لوطیان چیست؟ چرا برخی نویسندگان آنها را ستایش کرده‌اند و برخی دیگر به زشتی از آنها یاد کرده‌اند؟

شاید یکی از علت‌ها، واردشدن عده‌ای از لوطیان به صحنه سیاسی و همکاری همه‌جانبه آنها با قدرت‌های سیاسی باشد. از آنجاکه آنها در راستای اهداف نیروهای سیاسی از هیچ اقدامی فروگذار نکردند، منابع وابسته به این دسته آنان را ستوده‌اند؛ ولی در مقابل، گروه‌های رقیب و مخالف، آنها را سرزنش کرده‌اند و از آنها انتقاد کرده‌اند. شرکت لوطیان در اقدامات سیاسی باعث شد که گروهی از آنها به فساد کشیده شوند و به دسته‌هایی از پنتی‌ها،^۲ لات‌ها، اوباش و جنجالگران تبدیل شوند. صرف‌نظر از این همکاری، گاهی برخی از پهلوانان در اقدامات اوباش و شورش‌ها نقش‌های مهمی داشتند که این امر باعث شده است بسیاری از پهلوانان را با اوباش و لات‌ها یکی بدانند (فلور، ۱۳۶۶: ۲۵۹ تا ۲۶۱).

بنابراین همه لوطیان از عیاران و پهلوانان نبودند و بسیاری از آنها از سنت لوطیان منحرف شدند و به فساد گراییدند. از این‌رو، لوطیان از لحاظ پایگاه اجتماعی و جایگاهی که در جامعه داشتند نیز درخور دسته‌بندی هستند؛ براین‌اساس، لوطیان به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. لوطیانی که جوانمردی و پهلوانی پیشه اصلی آنها بود و نزد مردم محترم و امین بودند؛

۲. لوطی‌هایی که به لات‌بازی و اوباشی و چاقوکشی می‌پرداختند و در جامعه ایجاد ناامنی می‌کردند و با عناوینی همچون لات و اراذل و اوباش خطاب می‌شدند؛

۳. لوطیانی که صفات هر دو گروه را داشتند و درواقع، بین این دو دسته قرار می‌گرفتند. این گروه از یک‌سو لاف لوطی‌گری و دفاع از حقوق دیگران می‌زدند و نزد مردم محترم بودند و از سوی دیگر، به ایجاد آشوب و جرم و جنایت دست می‌زدند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، میان دو گروه اخیر و لومپن‌ها تشابه‌های بسیاری وجود دارد و اینجاست که تمیزدادن لوطی‌ها و لومپن‌ها مشکل می‌شود و بر سر اینکه آیا لوطیان جزء طبقات تبهکار جامعه هستند یا خیر، اختلاف‌نظرهایی شکل می‌گیرد.

شاید علت اصلی این اختلاف‌نظرها اشتباهی است که براساس آن واژه لوطی برای گروه‌های مختلف به کار رفته است. باید توجه کرد که لوطیان واقعی همان اخلاف عیاران بودند که فتوت و جوانمردی را حرفه خود قرار داده بودند و عمر خویش را صرف ترویج و توسعه آیین فتوت می‌کردند؛ اما پس از آنکه در قرن نهم قمری، نفوذ فوق‌العاده آنها کاهش یافت و مجامع آنها که به نام لنگر و زاویه معروف بود، بسته شد، در سراسر ایران پراکنده شدند؛ چون این افراد جوانان را به آیین خود دعوت می‌کردند و زیر دست خود پرورش

می‌دادند، واژه لوطی برای آنها به کار رفت.^۳

بعدها به علت‌هایی که اشاره شد، گروهی از لوطیان از سنت‌های لوطی‌گری چشم‌پوشی کردند و جزء دسته ارادل و اوباش و چاقوکشان درآمدند؛ اما ملاحظه می‌شود که اغلب منابع، این گروه را که صفات لوطیان را از دست داده بودند و از سنت آنها منحرف شده بودند، همچنان با عنوان لوطی خطاب کرده‌اند؛ ولی درست‌تر آن است که این گروه را از لوطیان متمایز بدانیم و جزء قشر آشوبگر یا همان لومپن‌ها به شمار آوریم..

بنابر دومین تقسیم‌بندی که از لوطیان ارائه شد، باید گفت دسته اول همان لوطیان واقعی بودند که جوانمردی و فتوت پیشه اصلی آنها بود و استفاده از لفظ لوطی برای معرفی آنها صحیح است؛ اما با توجه به ویژگی‌هایی که برای گروه دوم عنوان شد، آنها به گروه‌های آشوب‌طلب و تبهکار جامعه تعلق داشتند و درست‌تر آن است که لفظ لومپن برای آنها به کار رود نه واژه لوطی. درباره گروه سوم که مابین این دو گروه قرار داشتند و خصوصیات هر دو طرف را دارا بودند، باید متذکر شویم که چون صفات لومپنی آنها بر ویژگی‌های لوطی‌گريشان غلبه داشت، بهتر است آنها را نزدیک گروه لومپن‌ها بدانیم و درباره آنها همان واژه لومپن را به کار ببریم.

حال باتوجه به تعاریف و تفاسیری که ارائه شد، چرایی شورش حاجی‌هاشم‌خان لُنبانی، یکی از شورشیان اصفهان در زمان فتحعلی‌شاه قاجار بررسی می‌شود. کسی که به عنوان سردسته لوطیان اصفهان شناخته شده است. پرسش‌های مطرح‌شده آن است که آیا هاشم‌خان و افرادش از لوطیان واقعی بودند که اوضاع بد سیاسی و اجتماعی آنها را به شورش وادار کرد یا اینکه عنوان لوطی برای آنها اشتباه به کار رفته

است. آیا آنها از ارادل و اوباش شهر اصفهان بودند که با سوءاستفاده از وضع موجود، دست به شورش و ایجاد ناامنی زدند یا در کانون بغض نویسندگان زمان خود قرار گرفتند. پیش از پاسخ به پرسش‌های ذکرشده، لازم است که خانواده و تبار حاجی‌هاشم‌خان به اختصار بررسی شود.

شورش حاجی‌هاشم‌خان لُنبانی

شورش از عنوان لاتین (Insurgency) می‌آید. این واژه مشتق از (Surgere)، به معنای رستاخیز یا به‌پاخاستن است و نیز به معنای کسی است که به شورش برمی‌خیزد (الیوت، بی‌تا: ۳۴۱). شورش در اصطلاح به معنای قیام و طغیان بر ضد سازمانی متشکل، مثل حکومت، است که به حد جنگ منظم نرسیده است و جنگ داخلی شناخته نشده است. همچنین به معنای قیامی ناموفق در برابر قدرت حاکمه به کار می‌رود که وسعت کمی دارد (آقابخشی، ۱۳۸۳: ۳۲۰).

طبق تعریفی دیگر، اگر عده‌ای بدون هماهنگی و مقصد سیاسی در اثر محرک خاصی دست به آشوب بزنند و نظم جامعه را مختل کنند، به این پدیده شورش می‌گویند (سید، ۱۳۹۰).

در شورش، برخلاف انقلاب، هدف تخریب و بازسازی ساخت سیاسی و اجتماعی نیست. شورش بر نهادهای سیاسی و اجتماعی تأثیرهای غیرمستقیم می‌گذارد و در اصل به معنای اعتراض خشونت‌آمیز به وضعیت موجود است. علت این اعتراض ممکن است اوضاع بد اقتصادی و خودکامگی سیاسی باشد. اعتراض شورشگران شخصی است. شورشگران با موضوعات انتزاعی مانند دولت یا اشخاص دور از دسترس مانند پادشاه یا گروه‌های کم‌وبیش مهم مانند طبقه سروکار ندارند؛ بنابراین آنها در پی تغییر بافت

اجتماعی و ایجاد ساختی جدید نیستند و طرحی برای آینده ندارند (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۵). در شورش‌ها احتمال این وجود ندارد که پشت سر انقلابی‌ها حمایت یک‌دست کل جمعیت باشد. همچنین احتمال نمی‌رود که آنها پشتیبانی منطقه‌جغرافیایی مستحکمی را داشته باشند تا بدون مزاحمت، در قالب پایگاهی برای تعمیم سربازان و گردآوری لوازم از آن استفاده کنند (بشیریه، ۱۳۷۴: ۸).

باتوجه به تعاریف ارائه‌شده، حرکت حاجی‌هاشم‌خان لنبانی را باید شورش دانست. حرکت او اعتراضی به وضعیت نامساعد اجتماعی و سیاسی شناخته نمی‌شود؛ بلکه خلاء قدرت و نبود قانون و حمایت‌کردن عناصر صاحب‌نفوذ که قصد سوءاستفاده از وضع موجود را داشتند، باعث اقدامات او شد؛ اما وی و افرادش پایگاه طبقاتی نداشتند و بدون هدف مشخص سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی قیام کردند. همچنین قصد تغییر حکومت و ایجاد بافت جدید سیاسی و اجتماعی نداشتند و به‌عبارت‌دیگر، کور و بی‌هدف قیام کردند. حرکت آنها جنبه فرصت‌طلبی و هرج‌ومرج‌طلبی داشت؛ بنابراین باید حرکت وی را شورش نامید و از حرکت‌هایی مانند جنبش و انقلاب متمایز دانست.

شورش حاجی‌هاشم‌خان از شورش‌های مهم اواخر دوران فتحعلی‌شاه قاجار بود؛ اما منابع این عصر به‌طور مختصر و گذرا از این شورش و رهبر آن یاد کرده‌اند. آن‌طورکه از منابع برمی‌آید، حاجی‌هاشم‌خان لنبانی فرزند حاجی‌رجبعلی بختیاری و برادرزن عبدالله‌خان امین‌الدوله اصفهانی (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۵۶۶/۳) و از طایفه لرهاى شیرانی (دروهانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۱) بود که خود و طایفه‌اش سال‌ها در محله لُنبان اصفهان ساکن بودند.^۴ درباره اینکه وی قبل از شورش چه وضعیتی داشت و به چه حرفه‌ای مشغول بود، مطلبی

ارائه نشده است.

هاشم‌خان از سال ۱۲۳۹ق/۱۸۲۳م، نیرو گرفت (دروهانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۱) و جمعی از لرها و الواط اصفهان را به دور خود جمع کرد و با سوءاستفاده از نسبتی که با عبدالله‌خان داشت سر به شورش، نافرمانی، شرارت و اوباشی گذاشت و مدتی شهر اصفهان را در وحشت و ناامنی فرو برد. او و افرادش از هیچ کاری اعم از دزدی، چپاول، قتل و هتک حرمت مردم دریغ نمی‌کردند و به‌علت ترس یا خویشاوندی یا مسائل دیگر، هیچ‌یک از مقامات حکومتی اصفهان یاغی‌گری‌های آنها را مانع نمی‌شد. مقامات اصفهانی حتی اجازه نمی‌دادند اخبار این رویدادها به تهران برسد. تا اینکه در سال ۱۲۴۰ق/۱۸۲۴م، فتحعلی‌شاه قاجار با اطلاع از وضع موجود، به اصفهان لشکرکشی کرد و یاغیان را سرکوب کرد.

تمامی منابع درباره اقدامات هاشم‌خان و ایجاد آشوب و ناامنی توسط وی و افرادش اتفاق‌نظر دارند و جرائمی را به او نسبت داده‌اند؛ هرچند که ممکن است برخی از این روایات اغراق و بزرگ‌نمایی باشد.

۱. سرقت: هاشم‌خان و افرادش «اهل حرفت و صنعت و تجار اصفهان» را بسیار آزار می‌دادند (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۵۵/۱) و اموال آنها را بدون هیچ علتی غارت می‌کردند. آنها شب‌ها مقابل خانه اشرف و تجار و «خواجگان مالدار» (مفتون‌دنبلی، ۱۳۵۱: ۳۸۶) می‌رفتند و در می‌زدند. اگر کسی در را باز می‌کرد بدون هیچ زحمتی به درون خانه می‌رفتند و اگر در باز نمی‌شد، از دیوار و اطراف خانه راهی می‌یافتند و به آنجا وارد می‌شدند. ابتدا با چرب‌زبانی و ملایمت از صاحب‌خانه دارایی‌اش را طلب می‌کردند. اگر صاحب‌خانه هرچه داشت می‌آورد، جانش در امان بود؛ ولی اگر مقاومت و ایستادگی می‌کرد، در بهترین حالت دست و پای او را محکم می‌بستند و هرچه در منزل او بود جمع می‌کردند

«خون‌های ناحق بسیار ریخته شد» (جابری‌انصاری، ۱۳۷۸: ۳۱۲)؛ به‌طوری‌که در یک نمونه، حاجی‌هاشم‌خان جوان سید هاشمی‌نسبی را «به دار سیاست آویخت و خون آن سید پاکزاده را بریخت» (حسینی‌فسایی، ۱۳۸۲: ۷۲۶).

او علاوه بر آزاررساندن و کشتن مردم مسلمان، به مسیحیان اصفهان نیز آزار بسیار رساند. کتاب تاریخ جلفای اصفهان، به نقل از تقویمی که ماجرای آن روزهای اصفهان و حال‌وروز مسیحیان را شرح داده است، از شکنجه و قتل یکی از محترمان و سرشناسان مسیحی توسط هاشم‌خان و افرادش به تفصیل سخن گفته است. این مسیحی بارون سیمون هایراپتیان نام داشت که فرزند بارون هایراپت، کلانتر سابق جلفا، بود. بارون سیمون مدتی طولانی در خدمت عبدالله‌خان بود؛ اما پس از چندی، عبدالله‌خان اموال او را به زور گرفت و وی را از هستی ساقط کرد. پس از مدتی، سیمون دوباره در کانون توجه عبدالله‌خان قرار گرفت و مباشر او شد. گویا سیمون ۳۰ پارچه آبادی ارمنی‌نشین و مسلمان‌نشین را در اختیار داشت و امین عموم ارمنیان و حتی مسلمانان بود؛ با این حال کمی بعد، با غضب و خشم هاشم‌خان روبه‌رو شد. به این ترتیب که شبی هاشم‌خان به همراه مردان مسلح خود به کلیسای وانک رفت و وارد نمازخانه آنجا شد و به نوازندگان و خوانندگانی که همراه خود برده بود، دستور داد بخوانند و بنوازند. گویا بعد از دو ساعت، از بارون سیمون که در آن مجلس حضور داشت حرفی شنید که باعث خشمش شد و به افرادش دستور داد دست‌های بارون را ببندند و بیرون ببرند. وساطت عالی‌جناب خلیفه و خلیفه گریگور، از روحانیان مسیحی، کارساز نشد و حاجی‌هاشم‌خان با خشم بسیار، علاوه بر سخنان تهدیدآمیزی که درباره عبدالله‌خان به زبان راند، به بارون سیمون گفت: «تو به یاری دست حاکم پرواز

و می‌بردند؛ برای مثال، شبی حاجی‌هاشم‌خان و الواطش به خانه یکی از اشراف اصفهان رفتند که خانواده و اموالش را در خانه باقی گذاشته بود و به سفر حج رفته بود. از آنجاکه کسی در منزل را به روی آنها نگشود، از دیوار بالا رفتند و به اندرون خانه وارد شدند و از همسر صاحب‌خانه که از سادات عالی‌درجه شهر اصفهان بود، اموال و طلاها و زینت‌ها را طلب کردند. زن به درخواست آنها پاسخی نداد؛ بنابراین زن را گرفتند و دست و پای او را بستند و در مقابل چشمان او تمام لباس‌ها، طلاها و دوهزار تومان پول نقد را جمع کردند و به سرقت بردند (مفتون‌دنبلی، ۱۳۵۱: ۳۸۶ و ۳۸۷).

گاهی نیز با آزار و شکنجه مبلغی از صاب‌خانه درخواست می‌کردند و در صورت ناتوانی‌اش در پرداخت، وی را می‌کشتند (حسینی‌فسایی، ۱۳۸۲: ۷۲۵).

این اشرار روزها نیز بی‌کار نمی‌نشستند و از مردم اخاذی می‌کردند. حاجی‌هاشم‌خان «دیوانخانه و فراشخانه» ای شبیه اداره اخذ مالیات داشت؛ البته به صورت غیرقانونی که روزها در آنجا می‌نشست و اوباش او «مردان بی‌تقصیر و باتقصیر» را به بهانه‌های مختلف در کوچه و بازار می‌گرفتند و به طمع اخذ مال، پای آنها را فلک می‌کردند (فلور، ۱۳۶۶: ۲۸۴). این امکان وجود داشت که فتحعلی‌شاه و حکومت قاجار تشکیل دیوانخانه را نوعی استقلال‌طلبی و تمرد به حساب آورند.

۲. قتل و طمع در مال دیگران: هاشم‌خان و افرادش از کشتن افراد ابایی نداشتند. اگر کسی از دادن اموال به آنها خودداری می‌کرد یا مطابق میلشان رفتار نمی‌کرد، بدون شک کشته می‌شد. از اشراف و متمولان گرفته تا مردم دیندار و حتی سیدها (خاوری، ۱۳۸۰: ۵۹۵)، کسی از دست او در امان نبود و در این مدت،

می‌کنی، من این دست را می‌شکنم و تو را به گدایی می‌اندازم» (دروهانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۲).

آنگاه افراد هاشم‌خان بارون سیمون را برهنه کردند و به تنه درختی بستند و با نیزه تن او را زخمی کردند. روحانیان را نیز در کلیسا حبس کرده بودند و اگر کسی برای شفاعت یا نجات بارون بیرون می‌آمد، بدون هیچ تردیدی به او شلیک می‌کردند. این آزار و اذیت تا صبح ادامه یافت؛ تا اینکه او را از درخت باز کردند و گلوله‌ای به سرش شلیک کردند و با شمشیر بدنش را سوراخ سوراخ کردند و دست آخر، سرش را بریدند و در گودالی انداختند (دروهانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۴).

به گفته این تقویم، با انتشار چگونگی مرگ بارون سیمون، جلفا در بهت و ترس و اضطراب فرو رفت و انتظار برای گرفتن انتقام احساس می‌شد. آنچنان ترس و دلهره چشمگیر بود که نویسنده این تقویم می‌گوید: «اگر کسی از وضع جلفا بپرسد برخلاف زیاده‌گویی، بسیار مختصر باید گفت ما اینجا نیم مرده‌ایم و دفن نشده» (دروهانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۵).

بی‌گمان علت این وحشی‌گری حاجی‌هاشم‌خان تنها خشمگین‌شدن او از حرف سیمون نبود و بلکه علت‌های مهم‌تری پشت این ماجرا بود. همان‌طور که اشاره کردیم سیمون از متمولان و اشراف مسیحی و از نزدیکان و مباشران عبدالله‌خان بود؛ پس بدون شک، طمع کردن در مال سیمون و زهرچشم‌گرفتن یا انتقام‌گرفتن از عبدالله‌خان یا فخرفروشی به او علت این عمل هاشم‌خان بود. امری که خصومت، تقابل و زیاده‌خواهی هاشم‌خان را در برابر حاکم مسجل کرد و علت قانع‌کننده‌ای برای ناتوانی عبدالله‌خان و لزوم دخالت تهران به حساب آمد.

۳. شراب‌خواری: به گفته دروهانیان، بسیاری از اعمالی که از هاشم‌خان سر می‌زد از روی مستی بود و درواقع، «هرچه شراب فرمان می‌داد همان می‌کرد»

(دروهانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۱). او شب‌ها مست از خانه می‌فروش بیرون می‌آمد و به شهر می‌رفت و به دزدی و چپاول دست می‌زد. یا هنگامی که اوباش او مشغول شکنجه بارون سیمون بودند، «خود در محله شراب‌خواران نشسته بود و می‌نوشید و خوش می‌گذراند» (دروهانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۳)؛ اما به غیر از شراب، هاشم‌خان تحت تأثیر زنی ارمنی به نام پری‌ناز بود و با او سر و سری داشت. پری‌ناز اقدامات بسیاری از خویشاوندان و طایفه خود را افشا می‌کرد و به گفته همین نویسنده: «هرچه را هاشم‌خان نمی‌دانست یا نمی‌خواست بکند او راهنمایی‌اش می‌کرد و به او فرمان می‌داد که فلان یا بهمان را بیازارد» (دروهانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۰). احتمال آن می‌رود که شاید خشم و بهانه‌جویی هاشم‌خان از بارون سیمون، از دخالت و خواست پری‌ناز هم ناشی بوده است. امری که به علت اتفاق‌های نامعلوم، پری‌ناز و به تبع او هاشم‌خان را به انجام چنین اقدامی تحریک کرده است.

۴. تجاوز به نوامیس: هاشم‌خان در هتک حرمت مردم دقیقه‌ای فرو نمی‌گذارد. گفته شده است اگر از در خانه او تازه‌عروسی را به خانه داماد می‌بردند، افرادش دختر را می‌گرفتند نزد او می‌بردند و او نیز به دختر آزار و اذیت می‌رساند و بعد او رها می‌کرد (جابری‌انصاری، ۱۳۷۸: ۳۱۲).

۵. ویران کردن خانه‌ها: او در چند نمونه هم دستور ویران کردن جلفا و خانه برخی از مسیحیانی را داد که از اوامر او سرپیچی کرده بودند (دروهانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۵). این ویرانی به احتمال شامل حال غیرمسیحیانی هم می‌شد که از او اطاعت نمی‌کردند.

نمونه‌های ذکرشده فوق، مصداق رفتار حاج‌هاشم‌خان است که براساس تعریف ارائه‌شده، نشان می‌دهد او فرصت‌طلبی شرور و به عبارت رایج‌تر، فردی لومپن بوده است و جایز نیست از او با نام لوطی

یاد کنیم.

بنابراین به پرسش اصلی این پژوهش بازمی‌گردیم که آیا شورش حاجی هاشم خان شورش لوطیان بود یا شورش عده‌ای از اراذل و اوباش. آیا هاشم خان جزء قشر لوطیان و جوانمردان بود یا قشر تبهکار جامعه.

هیچ‌یک از منابع دوره موضوع بحث به لوطی بودن هاشم خان اشاره نکرده‌اند و لفظ لوطی را برای او به کار نبرده‌اند. تنها گفته شده است که وی عده‌ای از لرها و الواط اصفهان را به دور خود جمع کرده بود. درباره وضعیت وی پیش از این شورش اطلاعاتی ارائه نشده است و مشخص نیست که آیا او از جمله جوانمردان و لوطیان واقعی بوده است یا خیر؛ اما با توجه به عنوان حاجی که برای او به کار رفته است، این احتمال وجود دارد که وی شخصی دیندار و محترم بوده است و از آنجاکه توانایی اجیر کردن عده‌ای را به دور خود داشته است، فردی ثروتمند و توانمند محسوب می‌شده است. باین‌همه، وی به علت‌هایی سر به شورش و نافرمانی و یاغیگری گذاشت و اعمالی انجام داد که او را به قشر لومپن‌ها نزدیک کرد؛ از این رو بهتر است وی را جزء گروه لومپن‌ها بیاوریم یا فرصت‌طلبی شرور بدانیم که عده‌ای از اқشار پست و تبهکار جامعه را به دور خود جمع کرد.

در این شورش، از جوانمردان و پهلوانان نشانی دیده نمی‌شود؛ بنابراین باید این شورش را شورش اراذل، اوباش، لات‌ها و در تعبیری مناسب‌تر و جدیدتر، شورش لومپن‌ها به حساب آوریم.

علت شورش

۱. تنمر و تکبر: اصلی‌ترین علت شورش او این بود که به علت پیوند خویشاوندی که با عبدالله خان برقرار کرد، دچار «تکبر و تنمر» شد (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۵۵/۱)؛

بنابراین با سوءاستفاده از وضع موجود و به پشت‌گرمی داماد خود، عبدالله خان (دروهانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۱)، به ایجاد ناامنی و بلوا دست زد.

۲. انتقام‌جویی خانوادگی: برخی منابع همچون دروهانیان، برخلاف ادعای نویسنده ناسخ‌التواریخ، که در جایگاه مورخ رسمی دربار قاجار اهمیت بسیاری دارد، علت اصلی شورش را انتقام‌جویی خانوادگی و قدرت‌نمایی در برابر عبدالله خان ذکر کرده‌اند. گزارش شده است که هاشم خان شبی به جلوی عمارت عبدالله خان رفت و به غلامان خود دستور داد که چند شتر بکشند و شش چارپا را که با بار برنج از کوچه می‌گذشتند، غارت کنند و حجره‌ای را هم چپاول کنند و کسی هم جرئت نکرد از خانه خارج شود و جلوی گستاخی او را بگیرد (دروهانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۵ تا ۳۲۸). به این ترتیب، نویسنده تاریخ جلفای اصفهان علت شورش او را درگیری‌های خانوادگی ذکر کرده است که باتوجه به شواهد بعدی، این علت چندان درست نیست.

۳. طمع‌ورزی: از جمله علت‌های ذکر شده درباره شورش حاج هاشم خان طمع‌ورزی است. نویسنده کتاب مآثرالسلطانیه عنوان کرده است که حاجی هاشم خان مردی ثروتمند و صاحب دولت بود که به مال دیگران احتیاج نداشت؛ اما طمع باعث شد که به مال رعایا و اشراف چشم ببندد و با جمع کردن گروهی از افراد به دور خود که دنبلی از آنها با نام «اشرار بختیاری» یاد کرده است، به دزدی و غارت اموال دیگران روی آورد (مفتون‌دنبلی، ۱۳۵۱: ۳۸۶)..

۴. بی‌لیاقتی و ناتوانی حاکم اصفهان: بی‌لیاقتی حاکم اصفهان از جمله عواملی است که در شمار علت‌های شورش آمده است. گویا تا زمانی که حاجی محمدحسین خان صدراعظم اصفهانی در قید

حیات بود، اوضاع را کنترل می‌کرد و نمی‌گذاشت اخبار این ناآرامی‌ها به تهران برسد. او با دانایی و بردباری، مردم را «ترجمان^۵ داده» و از اموال خود، تاوان مردم خسارت‌دیده را می‌داد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۷۲۵).
اشاره هم «چندان درازدستی نمی‌کردند که پای اصطبار مردم بلغزد» (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۵۵/۱).

بسه‌گفته^۶ خاوری، پسس از فوت حاجی محمدحسین‌خان، دارالسلطنه اصفهان به میرزا علی محمدخان، پسر عبدالله‌خان امین‌الدوله، واگذار شد و در این زمان ساکنان لبنان یکبار سر به شورش گذاشتند و ظلم و تعدی آنها افزایش یافت؛ چراکه میرزا علی محمدخان به علت ترسی که از هاشم‌خان داشت قادر نبود که اوضاع را کنترل کند (خاوری، ۱۳۸۰: ۵۹۵).

علاوه بر علت‌های ذکرشده، ادعای جابری‌انصاری و ظل‌السلطان که به لشکرکشی فتحعلی‌شاه به اصفهان اشاره کرده‌اند، قرینه‌ای است که باتوجه به سرکوب حاج‌هاشم‌خان در سفر فتحعلی‌شاه به اصفهان و هم‌زمانی قدرت شفقی در اصفهان، باید آن را در حکم علتی بر ارتباط آن دو به حساب آورد.

به نظر می‌رسد که بین عوامل فوق همان علت اول، یعنی تکبر و تنمر، علت اصلی شورش حاج‌هاشم‌خان بود. البته در این راستا طمع‌ورزی و ناتوانی حاکم و سرایت نافرمانی از حاکم به بخش بیشتری از افراد محله لبنان نیز در این امر دخیل بود؛ به‌گونه‌ای که ناتوانی حاج‌هاشم‌خان و حاکم در کنترل اوباش شورشی، دخالت دربار قاجار را باعث شد.

واکنش دربار تهران به شورش و عزیمت فتحعلی‌شاه به اصفهان
همان‌طور که اشاره کردیم تا زمانی که

حاجی محمدحسین‌خان در حیات بود، به‌علت کنترل او بر فاش‌نشدن مسائل، اخبار اوضاع اصفهان به تهران نرسید؛ اما بعد از مرگ حاجی محمدحسین‌خان، به‌علت ناتوانی جانشین او در کنترل اوضاع و افزایش جرم و جنایت اوباش، شکایت‌هایی به دربار تهران مخابره شد و فتحعلی‌شاه با قشونی عازم اصفهان شد؛ البته درباره علت این لشکرکشی اختلاف نظر وجود دارد. برخی طرح شکایتی را محرک اصلی لشکرکشی شاه به اصفهان ذکر کرده‌اند و برخی دیگر، اراده شخصی شاه را در این مسئله مؤثر دانسته‌اند.

سپهر و فسایی از جمله کسانی هستند که طرح شکایت را علت اصلی لشکرکشی خوانده‌اند. این دو به‌نامه‌ای اشاره کرده‌اند که علما به دربار تهران فرستادند. در این مکتوب، علما از بی‌حرمتی‌ها و دزدی و چپاول مال مردم توسط هاشم‌خان شکایت کرده بودند (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۵۵/۱). گویا پس‌ازاینکه حاجی‌هاشم‌خان سید هاشمی نسبی را کشت که در قسمت قبل به قتل او اشاره کردیم، مادر پیر آن جوان توسط علمای شهر این عریضه را به دربار تهران فرستاد و شاه «برای بازخواست خون آن سید، روی سعادت به دارالسلطنه اصفهان گذاشت» (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۷۲۶).

در روایتی دیگر، به شکایت همسر یکی از اعیان اصفهان اشاره شده است که پیش‌تر از سرقت اموال او توسط حاجی‌هاشم‌خان و افرادش سخن رفت. بنابر این روایت، فردای شب سرقت، این زن عریضه‌ای به تهران ارسال کرد و شاه با اطلاع از اوضاع، راهی اصفهان شد (مفتون‌دنبلی، ۱۳۵۱: ۳۸۶ و ۳۸۷).

در جای دیگر، این‌طور بیان شده است که بعد از مرگ حاجی محمدحسین‌خان و پس‌ازاینکه حکومت اصفهان به میرزا علی محمدخان،^۶ پسر امین‌الدوله،

بیست هزار تومان از او برات گرفت. او هرگز به دیدن حاکم شهر نمی‌رفت و «حاکم اصفهان هر وقت که شرفیاب خدمت ایشان می‌شد، در دم در سلام می‌کرد و می‌ایستاد و بسا بود که آن جناب، ملتفت نمی‌شد. بعد از ساعتی نگاه می‌کرد و او را اذن جلوس می‌داد و تواضع نمی‌کرد» (تنکابنی، ۱۳۸۳: ۱۸۵).

به گفته فلور، مانند سایر علما و امام‌جمعه شهر، شفتی با لوطیان روابط مستحکمی داشت و عده‌ای لوطی تحت حمایت او بودند (فلور، ۱۳۶۶: ۲۸۴). بنابراین خطا نرفته‌ایم اگر علت اصلی لشکرکشی شاه را به اصفهان، زهرچشم گرفتن از محمدباقر شفتی بدانیم؛ زیرا فتحعلی‌شاه بارها کوشیده بود تا روحانی مذکور را با خود همراه کند؛ اما موفق نشده بود (الگار، ۱۳۶۹: ۱۱۳). شاه با جلب کردن توجه محمدباقر شفتی این امکان را می‌یافت که از نفوذ و اعتبار وی برای کسب مشروعیت استفاده کند؛ اما شفتی با شاه همراه نشد و دور از انتظار نبود که وی به زودی در اصفهان حکومتی تشکیل دهد.

به نظر می‌رسد که حمایت او از حاجی‌هاشم‌خان، وی و الواطش را تا این اندازه جسور و بی‌پروا کرده بود که حتی حاکم شهر هم توان مقاومت در برابر او را نداشت.

سرانجام حاجی‌هاشم‌خان و افرادش

در روز ورود فتحعلی‌شاه و سپاهیان به اصفهان، حاجی‌هاشم‌خان آن قدر گستاخ شده بود که به همراه لرها و الواطش (خاوری، ۱۳۸۰: ۵۹۵) و جمعی از اعیان و اشراف (مفتون‌دنبلی، ۱۳۵۱: ۳۸۷ و ۳۸۸) به استقبال شاه رفتند و پیشکش‌هایی تقدیم او کردند. گویا هاشم‌خان ایمان داشت که در پناه حمایت لوطیان خود، از مجازات شاه در امان خواهد ماند؛ اما گمان او غلط

وگذار شد شرارت او باش به حدی افزایش یافت که نه حاجی‌هاشم‌خان توان آن را داشت که جلوی افرادش را بگیرد و نه عبدالله‌خان امین‌الدوله قادر بود که انجام این اعمال را مانع شود؛ بنابراین حاکم اصفهان نامه‌ای به شاه نوشت و از خان‌یاغی شکایت کرد و شاه نیز عازم اصفهان شد (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۵۵/۱ و ۳۵۶). نکته ظریف مندرج در این بحث آن است که گویا کار بی‌حرمتی و شرارت گسترده شده بود و از کنترل و خواست حاکم و حاجی‌هاشم‌خان خارج شده بود.

برخلاف نویسندگان ذکرشده، مؤلفانی همچون هدایت و جابری‌انصاری اراده شخصی شاه را عامل اصلی لشکرکشی شاه دانسته‌اند؛ به طوری که هدایت علت عزیمت شاه را غیرت فکری و فکر انتظام امور و سروسامان دادن به امور مملکتی دانسته است و معتقد است که این علت‌ها شاه را وادار کرد تا افرادی را که او «مفسدین بختیاری و الوار» خطاب می‌کند، گوشمالی دهد و امنیت را به طرق و بلاد بازگرداند (هدایت، ۱۳۳۹: ۹۱)..

جابری‌انصاری و ظل‌السلطان نیز در آثار خود، به قشون‌کشی فتحعلی‌شاه به اصفهان اشاره کرده‌اند و علت اصلی این سفر را تضعیف قدرت حاج‌سیدمحمدباقر شفتی عنوان کرده‌اند. شفتی در این شهر قدرت چشمگیری به دست آورده بود (جابری‌انصاری، ۱۳۷۸: ۳۱) و بیش از حد در «کار سلطنت دخل و تصرف می‌کرد» (ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۳۸۳/۱)؛ البته ممکن نیست که این اظهارنظر به دور از حقیقت باشد. سیدمحمدباقر شفتی روحانی ثروتمند و بانفوذی در شهر اصفهان بود. در ثروت او همین بس که چهارصد کاروانسرا و دوهزار باب مغازه در این شهر داشت (تنکابنی، ۱۳۸۳: ۱۸۱). ثروت او به حدی بود که پس از طاعون شهر رشت، فتحعلی‌شاه مبلغ

از آب درآمد و شاه بلافاصله دستور دستگیری او را داد. وی را گرفتند و با دست‌های بسته و زنجیر بر گردن به حضور شاه بردند. شاه دستور داد او را بزنند و با وسایل و ابزار مختلف، به بدترین شکل شکنجه کنند. جلادان ریش او را «که مایه آبروی او بود» (مفتون‌دنبلی، ۱۳۵۱: ۳۸۸)، خشک‌خشک با تیغ‌گند تراشیدند. بینی او را سوراخ کردند و طنابی از آن گذراندند و وارونه سوار الاغ کردند؛ سپس دم الاغ را به دستش دادند و در تمام شهر گرداندند تا در تمام شهر او را مسخره کنند. گفته شده است که مردم به دنبال او راه افتادند و دست می‌زدند و چنین می‌خواندند: «حاجی‌هاشم‌خان لبنونی/دمبتا خب می‌جنبونی» (دره‌هانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۶).

آبروی او و خانواده‌اش را ریختند تا درس عبرتی برای سایرین شود. او را در میدان قیصریه بسیار زدند و با ضرب چوب و شکنجه، اموالش و آنچه به زور از مردم گرفته بود، از وی و متسبانش باز پس گرفتند (مفتون‌دنبلی، ۱۳۵۱: ۳۸۸). او را نابینا کردند (خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۷؛ رائین، ۱۳۵۲: ۱۳۲) و گوش‌هایش را بریدند. تنش را با آهن گداخته سوزاندند و «برای او یک میلیون روپیه و چهارصد رأس گاو جریمه بریدند» (دره‌هانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۶).

پدر، عمو و تمام خاندان هاشم‌خان و تمام بزرگان لر محبوس شدند. بختیاری‌ها فرار کردند و از ترس اینکه مبدا گرفتار شوند، لباس روستایی بر تن کردند و خود را کشاورز و برزگر معرفی کردند؛ اما مأموران برای تشخیص اشرار لر از مردم عادی، از تمام رهگذران می‌خواستند که جمله «خر و خور و خرما» را تکرار کنند. از آنجاکه بختیاری‌ها، مانند تمام لرها، مخرج خ ندارند و به جای خ، ح می‌گویند، این جمله را به صورت «حر و حور و حورما» تلفظ می‌کردند و به محض ادای این جمله، دستگیر می‌شدند (بامداد،

۱۳۷۱: ۳۲۸/۵؛ جابری‌انصاری، بی‌تا: ۲۲/۳ و ۲۳).

هاشم‌خان در کتاب خود،^۷ علت برخورد شدید فتحعلی‌شاه با خودش را امری تقدیری دانسته است و به پیشگویی اشاره کرده است که درباره او بیان شده بود: «دانایی در زایچه طالع این بدبخت گفت: از شر زبان از پادشاه زیان یابی و چنین شد. از جمله روزی در مکتب‌خانه‌ام چند کس از چاکران پادشاهی بودند؛ یکی از ایشان بر صندلی نشسته تقلید سلطنت می‌نمود. این فقیر بینوا رسیدم، وی را برخیزانیده و خود بجایش نشستم و گفتم: جهان را نمانده است بی‌کدخدای/یکی رفت دیگر بیاید بجای. همین فقره را به سلطان عرض کرده بودند. هنگامی که در زنجیر بودم و فرآش‌های غضب از چپ و راست را گرفته، پادشاه در کمال غضب همین شعر را بخواند و گفت: تو این شعر را در آن مجلس خواندی و هرزه گفت. چون این فقیر را اگر پارچه‌پارچه می‌کردندی، خوشتر داشتم تا فحش شنیدن، بی‌اختیار برآشستم و گفتم: چرا فحش می‌گویی؟ امر کن تا بندبندم را جدا کنند! دیگر سلطان را از غضب جای خالی نماند و گذشت بر من آنچه گذشت» (جابری‌انصاری، ۱۳۷۸: ۸۹).

بنابراین به‌گفته هاشم‌خان، عمل فتحعلی‌شاه در واقع به تلافی غرور و خودپسندی او و قرائت آن بیت شعر بوده است و اینکه با شاه به‌تندی حرف زده است و تمام این اعمال را تحقق یک پیشگویی و امری اجتناب‌ناپذیر دانسته است.

منابع درباره سرانجام کار حاجی‌هاشم‌خان گفته‌اند که وی به شفاعت پیش‌نماز اصفهان، از مرگ رهایی پیدا کرد (دره‌هانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۷؛ جابری‌انصاری، ۱۳۷۸: ۸۹). البته نامی از این پیش‌نماز ذکر نشده است؛ اما باتوجه به قرائن، به‌احتمال‌منظور همان محمدباقر شفتی است. خود حاجی‌هاشم‌خان، دعای مادرش و شفاعت ائمه(ع) را علت نجات از این مهلکه ذکر کرده

است: «...هنگامی که خاقان مرحوم، فتحعلی‌شاه قاجار، قصد قتل و نابودساختن خاندان مانمود... در آن وقت مادر مهربانم به زیارت بیت‌الله شرفیاب شده بود... امید نجات از هیچ طرف نبود؛ خود و سایرین یقین بر هلاک خود و برادر داشتیم و خیال طمع از زندگانی برداشتیم؛ ناگاه بدون سبب از قتل ما درگذشت. چون مادر مهربانم از مکه مراجعت نمود، معلوم شد که در همان ایام که ما از قتل نجات یافتیم، مرحومه والده توجه به قبه‌های مبارک کاظمین علیهم‌السلام نموده و عرض کرده بود که: دو فرزند خود را به این دو قبه به امانت سپردم؛ و روانه مکه معظمه شده بود» (جابری‌انصاری، ۱۳۷۸: ۸۹)..

گفته شده است که بعد از این ماجرا، حاج‌هاشم‌خان رفتار شرارت‌آمیز خود را کنار گذاشت و مانند انسانی موجه، به علایق دنیوی پشت کرد. وی پیوسته اشرار و اوباش را که در محله گنبدان بسیار بودند، پند و هشدار می‌داد تا از گستاخی و بی‌پروایی دست بردارند و خود را نمونه قرار می‌داد و آنها را قانع می‌کرد تا آرام و کوشا زندگی کنند (درهوهانیان، ۱۳۷۹: ۳۲۷ و ۳۲۸).

پس از سرکوب اشرار، علی‌محمدخان امین‌الدوله هم به علت اینکه از خزاین زر و گوهر پیشکشی برای شاه نفرستاده بود و هم به علت اینکه اخبار شورش هاشم‌خان و اوضاع ناآرام اصفهان را کتمان کرده بود، مقصر شناخته شد و پنجاه‌هزار تومان جریمه شد؛ اما او جرائم خود را منکر شد و فتحعلی‌شاه او را از حکومت اصفهان عزل کرد (نائینی، ۱۳۵۳: ۵۶۵) و به جای او، شاهزاده سلطان‌محمد‌میرزا را که مادرش تاج‌الدوله اصفهانی بود (حسینی‌فسایی، ۱۳۸۲: ۷۲۶)، به حکومت اصفهان منصوب کرد و سیف‌الدوله لقب داد.

در آخر نیز مبلغ دو‌یست‌هزار تومان مالیات، بر مردم بخشیده شد (هدایت، ۱۳۷۳: ۳۹۴). بخشش این میزان

مالیات ازسوی شاه، گواهی بود بر شرارت اشرار و فشار مضاعفی که در ایام شورش حاج‌هاشم‌خان بر مردم اصفهان وارد شده بود و شاه قاجار کوشید از این طریق مرهمی بر زخم‌های مردم اصفهان نهد.

نتیجه

باتوجه به تعاریف و تفاسیر متفاوت ارائه‌شده درباره لوطیان که عده‌ای آنها را از اخلاف عیاران و جوانمردان می‌دانند و گروهی آنها را در زمره اوباش و لات و چاقوکش می‌شناسند، در این مقاله مشخص شد که لوطیان واقعی کسانی بودند که جوانمردی و پهلوانی پیشه اصلی آنها بود و امین مردم بودند. از این رو آنها را باید از قشر پایین جامعه و کسانی که چاقوکشی، اوباشی، دزدی، ولگردی و شرارت از ویژگی‌های بارز آنها بود و در شهرها به ایجاد بلوا و ناامنی مبادرت می‌کردند، متمایز دانست.

همچنین مشخص شد افرادی که از شورش آنها در اصفهان یاد شد، همان اشرار و لات‌ها و گروه‌های تبهکاری بودند که می‌شود حاج‌هاشم‌خان را نیز در زمره آن افراد به حساب آورد. او عده‌ای از ارادل و اوباش را گرد خویش جمع کرد و با اقدامات خود، به ایجاد شورش و ناامنی دست یازید. از این رو براساس توضیحات ارائه‌شده و بر مبنای تعاریف پیشین، باتوجه به اقدامات انجام‌شده توسط حاج‌هاشم‌خان و یارانش، شورش او را باید جزء شورش لومپن‌ها یا فرصت‌طلبان شروری به حساب آورد که رفتار آنها به الواط شارب‌الخمر، سارق و زانی شباهت چشمگیری داشت.

در این مقاله تعاریفی از شورش ارائه کردیم و مشخص شد که حرکت هاشم‌خان به ویژگی‌های شورش نزدیک است؛ بنابراین حرکت او شورش فرصت‌طلبانه‌ای قلمداد می‌شود که با حرکت‌هایی نظیر

شیرون در بختیاری را درهم کوبید و چهار یا پنج خانوار آنان را در دروازه بیدآباد مستقر کرد. دو سر طایفه آنان محمدرضا «مم رضا» و محمدسبزه‌علی «مم سوز علی» بودند. در ایران طایفه شیرانی یکی از بزرگ‌ترین ایلات مضمحل شده بختیاری است. این احتمال وجود دارد که طایفه لر بختیاری شیرانی دیگر طایفه‌های هم‌نژاد خود را هم شامل شده است؛ منتها عنوان بختیاری فقط به بختیاری‌های غیرشیرانی محصور شده است و درنهایت، کل مجموع این مردم عنوان شیرانی گرفته‌اند. درباره شیرانی‌ها باید دانست که از ایلات بختیاری بودند که امروزه از صورت ایلی خود خارج شده‌اند و

صدها سال است که بخش اعظم جمعیت این ایل در اصفهان سکونت دارند و از قدیمی‌ترین مردم ساکن اصفهان هستند (نک: سکندر امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۷۰: ۲۰۳). در آغاز عهد قاجار، ریاست این طایفه با حاجی رجبعلی خان بود. رجبعلی خان در اصفهان چنان جاه و حشمتی داشت که عبدالله خان امین‌الدوله، فرزند بزرگ میرزا حسین خان صدراعظم، دختر او را به زنی گرفت. رجبعلی خان دو پسر داشت: یکی حاجی کلب‌علی خان که «مردی کامل و همیشه از ارکان اصفهان بود» و دیگری حاجی هاشم خان مذکور (جابری‌انصاری، ۱۳۷۸: ۸۶)..

۵. نیازی را گویند که پس از ارتکاب جرم گذرانند.

۶. میرزاعلی محمدخان پسر عبدالله خان امین‌الدوله و نوه حاجی محمدحسین خان امین‌الدوله است.

۷. از حاجی هاشم خان کتابی در خاندان وی، خانواده شیرانی لبنانی، باقی مانده است که گویا از نوشته‌های اوست. این کتاب مقتل‌گونه و تألیفی از شعر و نثر در این خصوص است. سخنان وی در

جنبش و انقلاب متفاوت است. همچنین علت‌های چهارگانه‌ای برای شورش وی عنوان کردیم و در پاسخ به چرایی شورش او مشخص کردیم که غرور و تکبر، وی را برآن داشت که با استفاده از آشفتگی اوضاع، دست به شورش بزند تا از این راه منافعی کسب کند. نسبت خویشاوندی او با خانواده حاکم اصفهان و پشت گرمی او به اشخاص صاحب‌نفوذ نیز، او را در حاشیه امنی قرار می‌داد و به او این فرصت را می‌داد که برای مدتی، اصفهان را عرصه شورش، ناامنی، شرارت، سرقت و قتل افراد کند.

پی‌نوشت

۱. استفاده از واژه لومپن به‌علت رایج‌بودن در حد عرف، شایع است و در زبان فارسی واژه‌ای وجود ندارد که به‌طور دقیق معادل آن قرار گیرد. بااین حال اگر بخواهیم برای این کلمه معادل‌سازی کنیم، به‌نظر فرصت‌طلب شرور، شرور بی‌هویت یا بی‌کاره شرور گزینه‌های مناسبی است؛ اما از آنجاکه استادان جامعه‌شناسی و زبان فارسی همین واژه، یعنی لومپن را به کار می‌برند، در این مقاله نیز به پیروی از استادان واژه لومپن به کار رفته است.

۲. پنتی کسی بود که نزد لوطی‌ها به بی‌غیرتی و بی‌کفایتی معرفی می‌شد و صفات لوطیگری در او نبود (رک: مستوفی، ۱۳۸۴: ۳۰۳).

۳. از آنجاکه اکثر لوطیان در شهر مشهد بودند به نام «مشهدی» یا «مشدی» معروف شدند. همچنین کلمه اخ و اخوی و برادر را که در گذشته جوانمردان درباره یکدیگر به کار می‌بردند، به کلمه «داداش» و «دش» تبدیل کردند و اصطلاح «دش مشهدی» درباره آنها معمول شد (رک: نفیسی، ۱۳۴۶: ۱۳۳).

۴. در سال ۱۱۶۰ قمری، نادر پس از فتح کرنال، قلعه

چ ۴، تهران: زوار.

. بروگش، هینریش، (۱۳۷۴)، در سرزمین آفتاب، ترجمه مجید جلیوند، تهران: مرکز..

. -----، (۱۳۳۸)، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه مهندس کردبچه، چ ۲، تهران: اطلاعات.

. بشیریه، حسین، (۱۳۷۴)، انقلاب و بسیج سیاسی، چ ۲، تهران: دانشگاه تهران.

. پاتینجر، هنری، (۱۳۸۴)، سفرنامه پاتینجر، ترجمه شاپور گودرزی، تهران: کتابفروشی دهخدا.

. پولاک، یاکوب ادوارد، (۱۳۶۱)، سفرنامه پولاک؛ ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.

. تحویلدار اصفهانی، میرزا حسین خان، (۱۳۸۸)، جغرافیای اصفهان، به کوشش الهه تیرا، تهران: اختران.

. تنکابنی، محمد بن سلیمان، (۱۳۸۳)، قصص العلماء، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: علمی و فرهنگی.

. جابری انصاری، محمد حسن، (بی تا)، آگهی شهان از کار جهان، ج ۳، بی جا: بی نا.

. -----، (۱۳۷۸)، تاریخ اصفهان، تصحیح جمشید مظاهری (سروشیار)، اصفهان: مشعل.

. حسینی فسایی، حاج میرزا حسن، (۱۳۸۲)، فارسنامه ناصری، ج ۱، تصحیح منصور رستگار فسایی، چ ۳، تهران: امیرکبیر.

. خاوری شیرازی، میرزا فضل الله، (۱۳۸۰)، تاریخ ذوالقرنین، تصحیح ناصر افشارفر، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

. خورموجی، محمدجعفر، (۱۳۴۴)، حقایق الاخبار ناصری، تصحیح حسین خدیو جم، چ ۲، تهران: زوار.

. دالمانی، هانری رنه، (۱۳۳۵)، سفرنامه از خراسان تا

سراسر کتاب، از سر زهد و پرهیز و توسل به ائمه اطهار است و اگر کسی صاحب این کتاب و گذشته او را نداند، این گونه گمان می کند کتاب را پارسایی نوشته است که گوشه نشینی و زهد اختیار کرد است. جمشید مظاهری در تصحیحی که بر کتاب تاریخ اصفهان جابری انصاری نوشته است، بخشی از این کتاب را که قسمتی از سرگذشت حاجی هاشم خان است به قلم خودش، آورده است (رک: جابری انصاری، ۱۳۷۸: ۸۹).

کتابنامه

الف. کتاب

. آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۱)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی، چ ۱۸، تهران: نی.

. آقابخش، علی و مینو افشاری راد، (۱۳۸۳)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار.

. اشراقی، فیروز، (۱۳۷۸)، اصفهان از دید سیاحان خارجی، اصفهان: آتروپات.

. اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان، (۱۳۶۷)، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.

. الگار، حامد، (۱۳۶۹)، دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، چ ۲، بی جا: توس.

. البوت، فلورنس، (بی تا)، فرهنگ سیاسی، ترجمه مهدی افشار، بی جا: زرین.

. انوری، حسن، (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، چ ۷ و ۵، تهران: سخن.

. اوپن، اوژن، (۱۳۶۲)، ایران امروز ۱۹۰۷-۱۹۰۶؛ ایران و بین‌النهرین، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.

. بامداد، مهدی، (۱۳۷۱)، شرح حال رجال ایران، ج ۵،

- بختیاری، ترجمه محمدعلی فره‌وشی، تهران: امیرکبیر.
- دره‌هوانیان، هاروتون، (۱۳۷۹)، تاریخ جلفای اصفهان، ترجمه لئون. گ. میناسیان، م. ع. موسوی فریدنی، اصفهان: زنده‌رود و نقش خورشید.
- رئین، اسماعیل، (۱۳۵۲)، حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، چ ۴، بی‌جا: جاویدان.
- روشه، گی، (۱۳۸۰)، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، چ ۱۲، تهران: نی.
- زاده‌محمدی، مجتبی، (۱۳۸۵)، لومپن‌ها در سیاست عصر پهلوی، تهران: مرکز.
- ساروخانی، باقر، (۱۳۷۰)، درآمدی بر دایرةالمعارف علوم اجتماعی، بی‌جا: کیهان.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، (۱۳۷۷)، نسخ‌التواریخ، به کوشش جمشید کیانفر، ج ۱، تهران: اساطیر.
- سهام‌الدوله بجنوردی، (۱۳۷۴)، سفرنامه‌های سهام‌الدوله بجنوردی، تصحیح قدرت‌الله روشنی، تهران: علمی و فرهنگی.
- صدری‌افشار، غلامحسین، نسرین و نسترن حکمی، (۱۳۶۹)، فرهنگ زبان فارسی امروز، تهران: کلمه.
- طلوعی، محمد، (۱۳۷۲)، فرهنگ جامع سیاسی، بی‌جا: علم و سخن.
- ظل‌السلطان، مسعودمیرزا، (۱۳۶۸)، خاطرات ظل‌السلطان، تصحیح حسین خدیوچم، ج ۱، بی‌جا: اساطیر.
- علی‌بابائی، غلامرضا، (۱۳۶۹)، فرهنگ علوم سیاسی، چ ۲، تهران: ویس.
- عین‌السلطنه، قهرمان‌میرزا سالور، (۱۳۷۴)، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، تصحیح مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۱ و ۹، تهران: اساطیر.
- فلاندن، اوژن، (۱۳۲۴)، سفرنامه اوژن فلاندن؛ ایران در ۱۸۴۰-۱۸۴۱، ترجمه حسین نورصادقی، چ ۲، بی‌جا: چاپخانه روزنامه نقش جهان.
- فلور، ویلم، (۱۳۶۶)، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۱، تهران: توس.
- کمالی، علی، (۱۳۷۹)، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری‌های اجتماعی، تهران: سمت.
- گوینو، ژوزف آرتو دو، (۱۳۶۷)، سفرنامه کنت دو گوینو «سه سال در آسیا»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: کتابسرا.
- لمبتون، آن کترین سواين فورد، (۱۳۶۰)، نگرشی بر جامعه اسلامی در ایران، ترجمه یعقوب آژند، بی‌جا: موسی.
- لیپست، سیمور مارتین و دیگران، (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی، ترجمه جواد افشار کهن، مشهد: نیکا.
- مارتین، ونسا، (۱۳۸۹)، دوران قاجار، ترجمه افسانه منفرد، تهران: کتاب آمه.
- مستوفی، عبدالله، (۱۳۸۴)، شرح زندگانی من، ج ۱، چ ۵، تهران: زوار.
- مفتون‌دنبلی، عبدالرزاق، (۱۳۵۱)، مآثر سلطانی، به کوشش غلامحسین صدری‌افشار، چ ۲، تهران: ابن‌سینا.
- مکنزی، چارلز فرانسیس (۱۳۵۹) سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: نشر گسترده.
- نائینی، محمدجعفر بن محمدحسین، (۱۳۵۳)، جامع جعفری، تصحیح ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی.
- ناصرالدین‌شاه قاجار، (۱۳۷۱)، روزنامه خاطرات ناصرالدین‌شاه در سفر سوم فرنگستان، تصحیح فاطمه قاضیها و محمداسماعیل رضوانی، چ ۲، تهران: رسا.
- نجمی، ناصر، (۱۳۷۴)، تهران قدیم، چ ۴، بی‌جا: ارمغان.
- ، (۱۳۶۴)، طهران عهد ناصری، تهران: عطار.
- نفیسی، سعید، (۱۳۴۶)، سرچشمه تصوف در ایران، بی‌جا: کتابفروشی فروغی.
- نوذری، عزت‌الله، (۱۳۸۷)، تاریخ احزاب سیاسی در

ایران، چ ۲، شیراز: نوید شیراز.

. هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۷۳)، فهرس‌التواریخ، تصحیح

عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، تهران:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

. هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۳۹)، روضه‌الصفای ناصری،

قم: بی‌نا.

ج. سایت‌های اینترنتی

سید، جعفر، (سه‌شنبه ۸ شهریور ۱۳۹۰)، «مقاله شورش

خیزش جنبش»: www.mardomsalari.com

ب. منابع لاتین

Luti- EncyvolpaediaIranica. Retrieved, 2014.